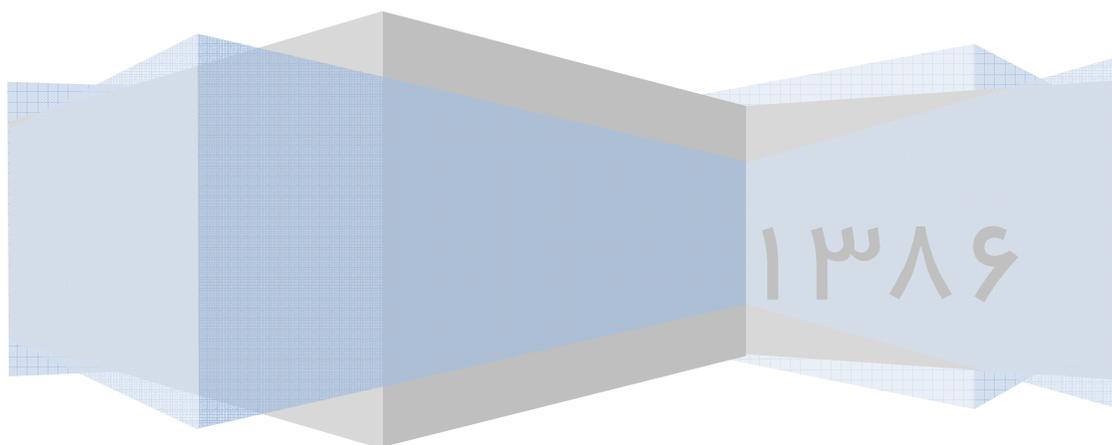


نشر شعر پاریس

تخلیه‌ی عمومی

فریبا فیاضی



عنوان کتاب: تخیله‌ی عمومی

پدیدآورنده: فریبا فیاضی

چاپ اول: ۱۳۸۶ - نشر مهر راوش

چاپ دوم: نشر شعر پاریس

www.PoetryMag.ws

مرداد ۱۳۸۶

شابک: ۹۶۴ - ۲۵۱۰ - ۰۲ - ۲

۴	گمرک
۷	رعایت حقوق مصرف کننده!
۱۱	فرزانه مرادی!
۱۳	پا کوتاه
۱۵	بدبهبه‌نگاری شماره سی
۱۷	ا ل نا
۱۹	بوق آزاد!
۲۱	Fore Elise
۲۳	بی رویه‌ی محض!
۲۶	- خارجی: بزرگراه نواب!
۲۸	منظوری نداشتم!
۳۰	سرگیجه
۳۲	پله‌های اضطراری، پله‌های فرار!
۳۴	آقا ترجیحاً بی‌کمد!
۳۶	نفر کم داشتیم!

تخیله‌ی عمومی

گمرک

آسمان از شروع گذشته
و تاریکی همه چیز است که چی؟
شانه‌های تنهایی رفته تا کجا، با کی؟
تهی از ساعت، خالی از تو، تو از من

روز زیر باران زدن
نام دیگر خیابان از شماره افتاده
۴۵۱

ترس

از

ارتفاع

تخیلهای عمومی

برای مهمانی تو تخت اجاره می‌کنم

از پشت خط شعری تازه در آوردم
مثل دوش بعد از تخت
دستهای کسی در کار نیست
در معرض دیگرانم
کو تا شانه‌های از نفس افتاده
زیبایی کسی لمس نمی‌شود
چه می‌توانستم؟
چقدر افقی، چقدر میخ؟
دوستت دارم دست نمی‌دهد
باید دست بکشم
باید فرمان حمله بدهم

باید باید
از در معرض دوستت دارم
در معرض دیگرانم، مثل وقتی در خودم، نه حتی
پنجره را برای کسی باید بوزد
بی پرده کردم
پرده بادش گرفته
تنم از سفت افتاده، از دست، شلم
موافق مثل میدان رازی
بعد پشت میزی

تخیله‌ی عمومی

که این میدان برای فاصله‌گذاری جای بدی نباشد.

پرده باد خودش را می‌رود
مثل سابق بر این
رو از همه چیز کنده شده
روی من باز مانده تا از نو بلرزم؟
قیچی از کات افتاده
اضافه می‌کنم
از رو نمی‌روم
چه می‌شود کرد؟
وقتی از همیشه زیباترم
و تو اتاق برای گریه بهتری
از برگشت آخر بیرون بزن
ژست خودکشی، شکل عصای برگشته است.

تخیلهای عمومی

رعایت حقوق مصرف کننده!

۱- موقعیت بیست و دوم

همه چیز قربانی شور و هیجان می شود

به طور دیگری نوشتن می اندیشم

راههای رفته کلمات کار شده

چیزی را هدر ندهم و حروف بی ربط، مرتبطند به همه چیز

شما بیشتر کجای خودتانید؟

ما را از چتر و کلاه کنند

فصل جدیدی باید فصل چندم

موقعیت تختهها را شکست می دهم

تمام شعورم را می شیرانم

و التهابات عفونی را به حال خود گذاشتن باز دارنده است

- چند سال است اینطور می نویسم

و یاد اغیار مکدر!

۲- موقعیت بیست و سوم



تخیله‌ی عمومی

لزوم قربانی کردن نزدیکان

از تقویم جیبی شروع شد
به زنگ آخر منتشر
پشه‌کش برقی شب‌ها را پوشش می‌دهد
پوشش از لباس‌های کهنه
زنگ آخر بود
آلبومی تکه‌تکه
پرونده‌های ناجور
مادری از دری وری دریده، رهیده، رها، جهیده ژنی، کوچیده در
بطالت، در خود، همه را به پا زد - من!
حدود زیادی گذشته از من
نزدیکانم، نزدیک است به نزدیکتر از محدوده بزندان
به هیچ کس قسم!
وا داده‌ام و این مکرر است در من

۳- موقعیت بیست و چهارم
جنایت‌های برخاسته از عشق

بلند شده، و موضوعیت هیچ توجیهی ندارد
به زور به شعر می‌زنم برای چاپ
شور می‌کشم از خود از محیط
و پیرامونم، همچنان پیراهنی‌ست
شروع کنید



تخیلهای عمومی

فردیت ابزار تنهاییست
باید به روستا برگردم
تهران تنگ میزند
پشت صندلی به دوستانم وقت می‌دهم
تو دیر شدی دختر، دیر
تما زن‌ها به زامی‌روند
از قرص‌های خودکشی تا لامرگ‌های من
به کلمه می‌زنم، به دشواری‌های متن
تا تو را کنار بزنم، تا تو را ببینم
زن‌های برای زیبایی رخ داده اتفاقی نیستند
من زیبا نیستم
دختر دیگری اتفاقی شده
در دفترهای دیگر اشتباه
باید در طرحی از عناصر از پیش تعیین شده
کتاب‌ها را خلاصه نویسی کنم
تکثیر یا تاثیر؟
(تمام کتاب‌هایی که خواندم، نوشتم تقریباً، این برایم
محتمل‌الوقوع است)
تغییرات فراوان
قلم‌خوردگی‌های تابلو (به نقد خود هرگز)
خودخوری پارو از زمستان نمی‌گیرد

۴- در این فصل که فصل بدی نیست، نویسنده هشت جنایت
عاشقانه را بازگو می‌کند

تخیله‌ی عمومی

- ۱- رمانتیک احمق
- ۲- آرام، حیوان آرام
- ۳- من؟ بی تو
- ۴- دیر است دیر
- ۵- نزدیکانم آه نزدیکانم
- ۶- ویراست چندم است این؟
- ۷- آرواره‌ها، قاتلی نامیرا، همچون قصاب
- ۸- مشتی جوان از دنیا بی خبر چیزهایی را از خود به هلاکت می‌رسانند، شبیه چیز!

پشه شکاری‌های سه گوش
در مستراح‌های شهرستانی و پایانی این چنین.



تخیله‌ی عمومی

فرزانه مرادی!

از خود کرده‌گی‌ام زیاد گذشته
در بیان نمی‌گنجد تدابیر امنیتی
نگو به لعن خدا نمی‌ارزم
با این ابهت خدای این اتاقم، نه؟
از خود عقب‌تر، تنهاتر
ترم این‌گونه خیس، چلانده، چروک، واداده درخود مچاله
جا در جابجایی نمی‌گیرد، مناطق محروم
- سفر؟
نه لعنتی خسته‌ام
مرا به خود برنگردان، عوضی‌نگیر با خود
سمت راحتم
سمت تخت
چگونه از یاد ببرم؟
از جابجایی زیاد، جم نمی‌خورد
در من مغروب!
بعد تمام شما خواهیم مرد، می‌دانم می‌دانم
جان سپردن از تختی به تخت دیگر سرایت می‌کند، پرستار!

”

تخیلهای عمومی

به آغوشم بیا امروز
فردا دیر خواهم مرد

خواهم خواست رفتن
دارم از یاد رفته می شوم
دارندگی همیشه برآزندهام بود
ما همه ملحق می شویم من اما ناکام
از اینجا دوستان زیادی رفتند
چقدر سپری شدن گند است
چرا خاطره نمی شوی هرگز؟
سمت توام هنوز
سمت تخت
همچنان سخت چسپیده به سمت ملافهام
چقدر زنگ بزنگ
چقدر نامه برایم پست شود
بعد از مرخصی طولانی، باید ساده تر نوشت
بعد از مرگم بیشتر به من سرزنشید.

تخیلهای عمومی

پا کوتاه

چشم‌های هیز نجییم کرد
چشم‌هایی که سگ داشت
من هم داشتم
تربیت شده‌ای، خونی
در آدرس‌ها نوشته می‌شود، بوق می‌زند آزاد
در زمان‌های حقیقی پشت به پشت
همیشه کسی که از در بیاید اولین تنها نیست
درگیر اسم‌های معمولی
دست‌هایم گرفته باید
آدم‌های دیر کرد دار به خبرهای موثق نمی‌مانند جایی
دیر شدن امری بدیهی است
مثل عینک سیاه، پنهانی‌ام
تا سگ‌های کمر کشیده واق کنند
فردوسی سی ساله شده
(همسایه‌ی ما خانم پارسی است، همیشه از بالکن آویزان دیدن)
و همه‌ی چیزهای زبان باور کردنی است
سگیده کاری از دستم برآید، خواهم
پاچیده‌ام زیر

تخیلهای عمومی

فشارهای استخوانی
از سگهام کمتر
برای فکر کردن معوقم
قلاده‌ی عشق بر گردنم هنوز
این ملموس است پاچه نمی‌دهم
تمام دهنم پایی است و ذهنم خون چکان تکانه‌ها
انجمنی برای عرضه‌ی شعر نمانده
من شکوه پارس نمی‌کنم
نخوانده مانده‌ام
وحشی اهلی من است
وحشت سگ می‌طلبد
هیچ بایدی به زندگی سگی پرداختن نمی‌پردازم
تا سرعت به خیابان اصلی زدن
سگ کرده‌ای هارم کنی
هاری ببخشی به بخش‌های حساس بیماری‌ام
صعب‌الخروج بودن سگهای برون مرزی را می‌کشد
کشتن کار من است
ساعت روانی شعر رو به طول است
توله‌های پس‌انداخته برای تنهایی پس‌انداز می‌شوند
تنهایی آسمان عجیبی به خود گرفته
من مشغولیت دیگری جز سرگرم کردن زبان نداشتم
چه می‌شود رفت؟
سریع‌تر خانگیم کنید
اینجا داگ‌ویل است.

تخیلهای عمومی

بدبیهه‌نگاری شماره سی

به کاندینسکی عزیز!

جنگ را تازه از سر باز
مستقیم به کمربندی زد - صدوهشتاد -
و سربازهای فراری به خط
این کوچه آنقدر که چشم کار کند، پنجره نداشت
آنقدر که از چشم نیفتد مرخصی
- مردی شبیه بی‌عکسی کسی بر عکس فکریایی که تا چشم باز
کنم، پریده -
روی ماشه‌ای پافشاری کرد بی ربط
که وظیفه‌ها در نامه کردند
شلیک را بی هدف نشانه
نامه را بی من سوار
پیاده‌های اینجا از پا افتادند دنبال تخت‌های از کار افتاده
از شکل نه، از صفحه
پاسخ شلیک تو را داد
زایشگاهی که وبار استفراغ داشت
هنر برای هنر

تخیلهای عمومی

اجرای این تابلو بود روی نقاش این بوم
نه اهلی می شود
نه گورش را گم
چشم‌های از فرط زیبا - لجنی -
از فرط عاشق - خیس -
در جوب جستجو را رفت
بر عکس خود تا انتها
چطور پشت کنم به این سبک
شک به خلق خدا، به خدا اشتباه... شتلق
روی نقطه‌ی گریز
چگونه خود را برای خود تعریف
بازی را زندگی، نقش‌ها را پنهان، صحنه را عوض، پرده را...
بکشید!
این حذف‌ها را به چه قرینه‌ای توجیه کنم؟
که در چارچوب خود عوضی
در قانون خیابان یابو
نه، این بازی که آخرش را به بازی گرفته
به درد سربازهای مرخصی هم نمی‌خورد
آتش!

تخیله‌ی عمومی

ا ل ن ا

تا می‌شناسمت
تا تو را از برگرداندنت
تمامش را نوشتم
می‌خواهم اما نمی‌دانم

می‌فهممت
تا سال‌ها بعد مرده‌ام
تا در منی، گمی، دوری، دیری در سرم همه هستند
دیگر شانه‌هایم نمی‌کشد
نمی‌کشد کسی را در من حسی
نمی‌آویزم
نمی‌آویزی

شاید شعری کردم، از تو برگشت را
و تو را برگرداندم به قصه‌های آخرسر
آخرین اسم خیابان، جایی دیگر است

من از تو را دیدن شعر نمی‌شود

تخیلهای عمومی

عاشق نمی‌شوم سرسری
روسری نمی‌گیرم از تو
دختر مرده‌کش، قاتل ریز
بقتل مرا و بیرون شو
جایی ندارد در من سطرهای از کمر افتاده
تو برای بدنمایی نام‌ها نامیده شدی
هرز نگاری گذشته از من بالا زده
باید دستگاه خودپرداز شوم و دستهایم، خواب رفته
تو را جا می‌گذارم
جا می‌اندازمت برای دست دست
امشب جشن پرده‌هاست
امشب شب آخر است
در زرشکی لبهات، خیس می‌شوم
سفرهای درون شهری
باجه‌های از کار افتاده
باید همه را گفت؟
در سرم کسی را ندارم
کسی یعنی همه
آنها خودشانند
آنها بی خودشان اصلاً
ای در شبی که تمام ستاره‌ها...
تا نشناختمت برو!

تخیلهای عمومی

بوق آزادا!

حالا تو ارجاء خارجی ندارد
و من، بی مخاطبیم!

تو رفته، ریخته
از تمام تو به جهان برگشتم
مملو از سرشار
پر از تو در من نقشها
و تنها تو دلیل تمام خراشها
از تو چمدان کنده، تخت بردهام
هنوز باکره، مثل ماهی در آغوش تنگ
در آغوشم بگیر تنگ
به ستوه بیا
از من نرو بی دیگری
من؟ داری از حسادت زن می شوی
تو؟ لب بومم
سانسور را خود کردهام، باید از کجام بیرون نزنم
همه‌ی مناطقم در دست احداث دستهای کیست

تخیله‌ی عمومی

که اینطور مسدودم از اشغال
پسرهای از ته تراشیده، مرد کی می‌شوند؟
سرباز می‌شوند از سرم
سرم تو را در خود ندارد و تنم مشغول خود
یکی از آنهايي که در دیگری نداری جا
در من جا پهن کنی که چی؟
باز کنی چطور؟
که من تنها فرمانم و تو اجرا شوی خبردار
خبر دارم تمام جاها را جمع کرده‌ای در خود
جایجا بمیری در من و بگیری جا
من تو نمی‌شوم
تختخوابشو، اندک چیزی است با پیامدهایی مهیب
تو را بیشتر برای همه می‌خواستم
و خود در زونکن‌های اداری بستری‌ام.

تخیلهای عمومی

Fore Elise

«دستگاه شور»، آواز بیات کرد!

ادامه دارد

به جاهای باریک‌تر کشیده شود راه
آنقدر چرت زدم، حرفها سر در آورد از زبان

جناب کوهستان تان تان!

در خوابی که نیستم تم تم چطور در می‌روید وید وید وید با بهمن
من من من؟

در من شیب داشتنت راهیم کرد
قله پس می‌افتد و عقربه از قطب‌نما
کرد تو!

و اینهمه کوه دخلی به سرما نداشت
همه به صفحه‌ای خلاصه در کتاب، چمدان در رنو به کفش‌های
ورنی‌ام که رسید کتانی شد فرار، بایست!
راه‌های پیچ در پیچ کوتاه اصلا نمی‌روند
دو راهی‌ها کنار
تهران یکشنبه‌ی بزرگی ست

تخیله‌ی عمومی

بی ربط‌تر از بتهوون
درگیری خودت را از متن، یا در آوری از من
کلمه‌ها جملگی افسار و سلام‌ها همه گریختند.
با ز تر از زمین
شمال‌تر از این صحنه
بلند بلند زیر تر می زنم های
های
همین که یکشنبه گاو نیست و می فهمد خر شده
متوجه‌اید؟
همین که زمین آدرسی نداده مرزها منتفی‌اند
وطنم را ترک کنم
شعر این هفته چار نعل می رود
لطفا پیغام نگذارید
هنوز غریزی‌ام زیر صفحه
- ۴۴ -

تخیلهای عمومی

بی روبه‌ی محض!

نمی‌دانستند عبارت از چیست؟
از چیست به یاد ندارید
در آستانه ایستاده بود
محراب اعترافی که از زبانش سر درآورد
از اعتراف‌های زبان سر؟
که در، گیر در وقتی که می‌گردید، کرده بود
بادهای زیادی را پخشاند
محدودیت مرزها تمامی نداشت
تمامیت عرضی دنبال ارض موعود از حد گذراند
زن‌هایی که انجام می‌شدند
پرده از پنجره بیرون زده من از حاشیه‌ی خود همه را می‌شرحم
می‌توانست هر جا دنبال خود باشد
وقتی جا در پنهان داشت
اخبار جهان استوا را فرضی مخابره کرد
نقطه، خیس دستانی که دیگر از سطح گذشته به سطح می‌رسی
که
بگویی نه نه لا، لا، لا، لای پتو خواب بعد نقطه

تخیله‌ی عمومی

به عبارت دیگر:
عبارتی پشت عبارت نمانده، تا رویکردی باشد که در متن رو کرده
باشند
که تا کرده باشید.

حمله از شانه‌های سرباز بالا زد
یعنی فرار لای این لابه‌لاها دنبال چه بود؟
برای، چه بود؟
معنی دایره، درگیر چرخ‌ی که موج زد
یادداشت‌ها تبدیل به عبارت خطی شدند
سربازها از جمله‌ها گذشته
اعتراف داشت دهان به دهان باز می‌شد
خطوط خاطی از دور خط نخوردند
بگردید یا بگردانند
مدتهاست در آبهای جهان کسی ریشش را نتراشیده
عرض‌ها طول نمی‌کشند
دار لای در به درد رسید وقتی درد دنباله دار بود

ادامه‌ی برنامه شد.

تن هوایش در تن خبرنگاری خلاصه شد
که شرحش رفت
اتفاقا زمین رویدادی شد، اتفاقی افتاد.
تصادفی برخورد کرد
صدای پایش هنوز در ذهن ثبت نشده بود

تخیله‌ی عمومی

وقتی خود را جمع می‌بست
صدایی که در این نزدیکی ست
لای آن درها (اصلاح می‌کنند)
روی آسمان خمیده بود
علامتی که ندانست که، می‌گفت؟
یورتمه می‌رود را می‌شنوید
هنوز ادامه دارد
فردا در روزنامه‌ها شروع می‌شود.

تخیله‌ی عمومی

- خارجی: بزرگراه نواب!

در آغاز خودکار بود
داشت خودمختاری این شعر را خود به خود از کار می‌انداخت
خودزنی؟
گیرم بار عاطفی این بند به دوش پانوشتی ست
که زیرش گریه می‌شد بزند بیرون - با صدای بلند -
حاشیه اینجا در کمین متن
از مثل تو
از شباهتی حرف زدن
که آیا تخت جمشید، آخرین جا؟
و مولف غایب این سطور داشت می‌مرد
دارد برای مرگ گریه
دارد سپیده می‌زند
داری مثل مردن در بغلت جان می‌کند؟
مثل سرعت، ازبه تو زدن، از اتاقی به اتاق دیگر
به دست نخوردگی دستمال قسم!
این شهر کهنگی بر نمی‌دارد از نو پهن شود در زیر نویس، پای
تخت‌له!

تخیله‌ی عمومی

که همسرم چار دست و پا بیرون از من
تا از در درآمدی و داخلی بیرون شد از نما
گیرم روی دستها سرم نیست می‌برند
تنم نیست لای لباس‌ها
دستمال‌ها؟

زیر نویس: در بند شمال نبود این طور خیس
در بند پایتخت گیر
حاشیه را بیرون
کاراکترها را خراب و شراب را برای پشت صحنه انداخت
کلمه بیخود چطور زیر خود زد؟
ناخدا چطور؟

تا در نمایی درشت فرمان را از من پیاده کنند
من؟

چطور به تو نزنم
بزرگراه در دست احداث بود کردستان
همین!

بی فرعی و چراغ که مثل خدا خلوت‌م کنند
باید می‌رفتم
برای بستر خواب دیگری می‌دیدم.

تخیلهای عمومی

منظوری نداشتم!

زنگ می‌زند
بعد کوچه کفشی، لابه‌لای جوب قلاده
زیر هوای چکه
فقط تا هشت سه به سه کمی تند
می‌ردو با رفا به سی سل بی سل!
از این فاصله‌ها خسته‌ام

همین جور پی در پی
هی می‌لا سی تاکی؟

گفتم که فقط در کوچه
با کشش این صداها (چشم که بگذارند)
کجاست دستهای بین دیوار و صورتم؟
کجا؟
سکوت‌های پروارگردها یک‌ها
ها: سفید دو ر سیاه دورسفیدها و سیاه‌ها و سفید سیاه!
احتمال درد، حامل یک پنجم می‌کشد لای خط
فا که ساقط شد از اف (خودش را می‌گفت)

تخیله‌ی عمومی

بزند چهارمی، چه بخورد چه...

نه نمی‌زند

چه هار شده‌ای می‌گویند و

قشنگی‌اش اصلاً به به همین است

در کوچه رسمی شود این زبان راه بیفتد

این که کار دارد با گوشش از حالا

قلاده چسبیده پاچه را

جوب را خیس کرده

شاید زنگ بزند.

تخیلهای عمومی

سرگیجه

فکر نمی‌کنی تازگی‌ها
می‌چرخد دور بایدها، که اگر، شاید
چه می‌دانم ؟
دور می‌زنی از خودت تا دوباره که خودت
باز کرد چشمان خمارش را اجغ و جغ دیوانه
دیوانه را که شما بستید کشیدید که
قبول نکردم
عقد دختر و پسر همسایه را که هنوز نبسته‌اند جایی اینطور
شما شنیدید تور سفیدی برود
مادر اجازه‌ام را گرفته از پدر بله
می‌افتی باز به هیروت
که حوصله‌ام از سروکله زدن با سرنوشت سر رفته شاید چیزهایی
هست سر بکشیم برای کمی بعد سر بیاندازد سرگذشتی
سرگرم‌کننده که سرد و گرم چشیده‌ی آشپزخانه بود هی سردردش
را سرسری می‌گرفت سربه سر چادر از کوچه‌ها سردرگم می‌آمد به
شب‌هایی که مردش سر زدن به بالش را در سر کردن خیابان

تخیله‌ی عمومی

سر کار گذاشت زنگ را
لیوان لب نخورده از نیمه شب را
آه ما که سر در نیاوردیم
خودش هم نفهمید
چطور بالا آورد
چیزهایی را که در سر نداشت.

تخیلهای عمومی

پله‌های اضطراری، پله‌های فرار!

از محدوده خارج
خارج یعنی کجا؟
که بیرون شده از چمدان‌های سفری، صندلی‌های تاشو
قبل از من طی کرده بود همه را
قدم زده بود خود را
خودتراش تیزی در دست‌های خودکشی می‌لرزد
دارد به سمت کشیده می‌شود
سمت چیده شده، می‌ریزد از هوا
چتر به هر سمت بخواهد توانستن است
زیر زدن کنج گرفته‌ام
گوشه‌ها، لشگر کشی‌ها، سمت کشی‌ها
هر کدام سمتی که سمت خود نیست خواب
مشغول خود برای بیخود (کش دادن) به هر سمت آماده‌ام
آمده‌ام از سمت دیگر چیزها
در ورای همه چیز، در برابر همه
همه برای یکی، یکی به همه
با همه هستم و تنها از سمت تو خسته از سمت تو

تخیله‌ی عمومی

سمت دیگر حیاط، خیابان

از پله‌های بالا پائین شدن، حالم بد است

حال خود را نداشتن، بد است

بدم، بد است.

از خود کشیدم بیرون، از من تو هم

کی زیر باران؟

با کی خوابم ببرد؟

تخیلهای عمومی

آقا ترجیحاً بی‌کمد!

تمام نمی‌شود

از هر طرف بپیچد می‌پیچند
بادهای موازی جریان‌های مخالف

می‌خواست چیزی شود

گوشه‌ای از این اتاق ننگجید

در این خانه تمام شده‌ام

خستگی‌ام بی‌فایده است

چیزی از ته خمیازه نمی‌ریزد

حتی خواب راه نمی‌دهد

چقدر زنده که نمرده برگردم

شاید عشق به یک طرفه بود به چهار راه نمی‌زدم

داشتید بزرگ می‌شدید

خانم شما باور می‌کنید یک طرفه باشد؟

قبول نکرد برگشتم

فقط بی‌طرف و بن‌بست، دور همین محور بچرخ

از تن‌های زیادی گذشته برگشته

تخیله‌ی عمومی

مجبورم که در می‌روم از
از این همه نمی‌وزم که یعنی تو
باشد نشنیده بمیر!
خانه‌هایی از این دست خالی نمی‌مانند.

تخیله‌ی عمومی

نفر کم داشتیم!

بلند می‌شود
طوری که مردی از تو بیفتد
طوری که تخت به تخت
دستم در خواب دست‌هاست چیزی به ساعت نمانده
بگو!
تو لکه‌ی بزرگ این صفحه
کلاه گنده‌ای برای سرم بازی تمام شد.
در صفحه‌ی بعد باز می‌کنند
این پنجره سردش شده
پسره‌ای زیر سرم باد کرده
بی سفر بی‌چمدان مرد می‌روند
که بروند!
زمین خیس خیس تو را می‌داد
که امشب خواب من بر پهلوست بی خود بی‌جهت
از بلندتر تا بخواب دیر شده روی شعر دیگری باز مانده حتما
که تنم درآید تن را بیاندامم؟
برای شانه کم داشتیم

تخیلهای عمومی

برای این اتاق نفر در و دیوار نمی‌ریزد
از لخت مادرزاد تا بی‌پرده بگویم
شعرهای خرابند
در بستر جدید شعر جدید خراب می‌کنم

که پسرها سرباز به دنیا بیایند؟
که بی‌چارچوب از فکر تو در قاعده؟
از دست‌های خمیده تا تمام تنم
از زلزله از پس لرزه
لکاته‌ی مشروع این فصل بلند می‌شود
از شاخه
اینجا تو در توی دست رد بر شانه‌ها خشک
انجام‌های از کار معلول توجیه علمی ندارد
فعل به فعل می‌انجامم تا انجام اخبار بلندگو در کار نباشد
بخواب!
این تخت کجا بود.